

فصلنامه مطالعات سیاسی  
سال پنجم، شماره ۱۸، زمستان ۱۳۹۱  
صفحات: ۹۱-۱۰۸  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۴/۱۲؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۸/۱۷

## الگوی کشورهای در حال توسعه از نظم در نظام بین الملل پساجنگ سرد: نظم عدالت محور

دکتر علیرضا رضائی\*

### چکیده

در بحث از نظم بین المللی می بایست بین «تقاضا برای نظم»<sup>۱</sup> و «عرضه نظم»<sup>۲</sup> تمایز قائل شد، چرا که بسیاری از بازیگران نظام بین الملل بیش از آنکه در ایجاد سازوکارهای نظم بین المللی دخیل باشند، به عنوان متقاضی نظم بین المللی عمل می نمایند. کشورهای در حال توسعه در این زمره قرار می گیرند. این مقاله برآنست تا ضمن بررسی جایگاه کشورهای در حال توسعه در نظام بین الملل پساجنگ سرد، و دیدگاه این کشورها در خصوص هژمونی ایالات متحده آمریکا به تبیین الگوی کشورهای در حال توسعه از نظم در نظام بین الملل پساجنگ سرد بپردازد. در این راستا کشورهای در حال توسعه با نقد اشکال موجود نمایندگی، اعتراض علیه فقر و مخالفت با جنگ، در صدد اند تا نظم عدالت محور مد نظر خود را به عنوان الگویی مناسب از نظم در روابط بین الملل مطرح نمایند و از این طریق به پیشبرد اهداف خود در عرصه نظام بین الملل بپردازند.

### کلید واژه ها

نظم بین المللی، نظم عدالت محور، کشورهای در حال توسعه، نظام بین الملل پساجنگ سرد، هژمونی ایالات متحده آمریکا.

\* عضو هیأت علمی و استادیار روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

ir.alirezarezaei@gmail.com

1- Demand for Order

2- Supply of Order

## مقدمه

امروزه تقریباً همه کشورها به فکر بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی خود هستند، لکن به نظر می‌رسد توسعه اقتصادی در قرن بیست و یکم در میان این کشورها ناموزون و نامتناسب باشد. برخی کشورها با داشتن امکانات و تواناییهای مالی و تکنولوژیک، مراحل جدیدی از رشد و توسعه را خواهند پیمود و عده‌ای دیگر نیروی خود را برای تهیه نیازهای اولیه بسیج خواهند نمود. دولت‌ها امروزه می‌بایست ضمن تأمین امنیت سیاسی و نظامی خود، به دنبال امنیت اقتصادی و انباشت سرمایه و ثروت باشند، اما برخی از دولت‌ها در عرصه نظام بین‌المللی از چنین توانایی برخوردار نیستند، این کشورها عمدتاً کشورهای در حال توسعه هستند. از اصطلاحات دیگری هم، چون «جنوب» و «فقیر» جهت توصیف کشورهای مذکور نام برده می‌شود. امروزه از حدود ۶ میلیارد جمعیت جهان، تقریباً حدود ۵ میلیارد آن در آنچه که جهان در حال توسعه نامیده می‌شود، زندگی می‌کنند. در گذشته از این کشورها تحت عنوان کشورهای «جهان سوم» نام برده می‌شد. واژه مزبور، در دهه ۱۹۵۰ در شرایط تضاد شرق و غرب وضع گردید که جهان را به سه قسمت تقسیم می‌نمود: جهان اول، یعنی جهان سرمایه‌داری، جهان دوم، یعنی جهان کمونیسم و جهان سوم: کشورهایی که به هیچ بلوکی تعلق نداشتند. لکن با فروپاشی جهان دوم، بسیاری استدلال می‌کنند که واژه جهان سوم از نظر معنا، دچار تغییرات زیادی شده است و معنای خود را از دست داده است. به همین جهت در نامگذاری کشورهای اخیر از عنوان «کشورهای در حال توسعه» استفاده می‌گردد.

کشور در حال توسعه یا کشور رو به رشد کشوری است با استانداردهای نسبتاً پایین زندگی، پایه صنعتی توسعه نیافته، و شاخص پایین توسعه انسانی. این اصطلاح با عبارات قبلی ساخته شده در این مورد تفاوت دارد، از جمله با اصطلاح جنگ سرد-که جهان سوم را تعریف نموده و معنای ثانویه‌ای را به ذهن می‌آورد که منفی است. مترادف دیگر اصطلاح کشور در حال توسعه عبارتست از کشور کمتر توسعه یافته یا کشور کمتر توسعه یافته از لحاظ اقتصادی. کشور کمتر توسعه یافته از لحاظ اقتصادی اصطلاحی است که از طرف جغرافیدانان جدید برای توصیف کشورهایی استفاده می‌شود که بطور دقیق‌تر به عنوان کشورهای در حال توسعه طبقه بندی شده‌اند با این خصوصیت که آنها از لحاظ اقتصادی کمتر توسعه یافته‌اند، و معمولاً بیشترین همبستگی را با عوامل دیگری همچون توسعه پایین انسانی دارند. این کشورها عمدتاً دارای میانگین درآمد سرانه، نرخ باسوادی، وضعیت بهداشتی و امید به زندگی مردم پایینی هستند.

\_\_\_\_\_ الگوی کشورهای در حال توسعه از نظم در نظام بین الملل بساکنگ سرد: نظم عدالت محور

زیرساخت‌ها و زیربنای آنها محدود بوده، و سرمایه اندکی برای سرمایه‌گذاری‌های ضروری دارند. سرانجام اینکه، اکثر آنها، بخش‌های وسیع کشاورزی دارند و به صادرات یک یا دو محصول متکی‌اند.

کنفرانس توسعه و تجارت ملل متحد<sup>۱</sup> در گزارشی پیرامون «توسعه و جهانی شدن» که در سال ۲۰۰۸ منتشر ساخت، به تقسیم بندی کشورهای جهان بر اساس میزان توسعه یافتگی آنها پرداخت. در گزارش مذکور کشورهای در حال توسعه شامل ۱۶۸ کشور می‌باشند. ۵۸ کشور آفریقایی، ۴۲ کشور آمریکایی، ۴۰ کشور آسیایی و ۲۸ کشور که بیشتر به صورت جزایری ذره ای در اقیانوس‌ها هستند. در گزارش مذکور ۱۲ کشور اروپایی و ۸ کشور آسیای مرکزی تحت عنوان «اقتصادهای در حال انتقال»<sup>۲</sup> تقسیم بندی شده اند (UNCTAD, 2008:73).

شناخت کشورهای در حال توسعه همچنین با تبیین مفهوم توسعه ارتباط مستقیمی دارند. برخی توسعه را عبارت از پروسه افزایش درآمدهای سرانه و بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی مردم و رفع نقاط ضعف مذکور می‌دانند. لکن در سال‌های اخیر، تعریف توسعه، تحول یافته و شامل شرایط مطلوب، برای مثال دربر گیرنده فقرزدائی و عدالت اجتماعی نیز شده است. آمارتیا سن<sup>۳</sup> در کتاب اخیرش تحت عنوان توسعه به مثابه آزادی، توسعه را در معنای آزادی، شامل آزادی شرکت در مبادلات اقتصادی و همچنین آزادی سیاسی و موقعیت‌های اجتماعی، تعریف می‌کند (سن، ۱۳۸۱). مفهوم توسعه، با هر تعریفی، عبارت است از رشد اقتصادی، بدون رشد، گزینه‌های کمی برای آزادی اقتصادی و عدالت اجتماعی وجود دارد. تحقیقات نشان داده است که رشد مساوی در طی زمان منجر به موقعیت‌هایی برای زندگی بهتر برای همه شهروندان می‌شود، لکن امروزه جهان در حال توسعه خیلی نامتجانس است. بسیاری از مباحثاتی که اکنون میان کشورهای صنعتی پیشرفته و کشورهای در حال توسعه وجود دارد، این است که توزیع ثروت در سطح بین‌المللی عادلانه نیست، که این توزیع ناعادلانه به توزیع ناعادلانه قدرت منجر می‌شود. کشورهای در حال توسعه خواهان نظمی هستند که بر خلاف نظم فعلی باشد؛ نظم اقتصادی بین‌المللی کنونی باعث خواهد شد که شکاف بین فقر و غنا در سطح بین‌المللی هر روز افزایش بیشتری یابد (سیمبر و قربانی، ۱۳۸۷:۸۱). امروزه جهانی شدن

1- United Nations Conference on Trade And Development (UNCTAD)

2- Economies in Transition

3- Amartya Sen

اقتصاد به عنوان توسعه و هژمونی یک نظام تولیدی اقتصادی در عرصه نظام بین‌المللی، امور مالی و تجاری را به شکل بی‌تناسبی در کشورهای شمال و سپس به خاص‌ترین شکل در شهرهای این کشورها متمرکز کرده است. این فرآیند متأثر از رشد و گسترش نظام سرمایه‌داری است که بر مبنای دو اصل اساسی سوددهی و انباشت سرمایه بنا شده است. هیچ فعالیت اقتصادی در درون سرمایه‌داری بدون شکل‌گیری سود و انباشت سرمایه امکان‌پذیر نیست. حجم سود و نرخ سود هم بر مبنای قوانین حاکم بر نظام تولیدی سرمایه‌داری، فقط از طریق گردش سرمایه حاصل می‌شود. سرمایه‌داری با هرگونه توقف حرکت سرمایه مخالف است. برای تحقق چنین هدفی برداشتن محدودیت‌های جغرافیایی و سیاسی که منطبق بر حرکت سرمایه نباشد امری الزامی است. چنین راهبردی با عبارت‌هایی چون فقرزدایی، صدور سرمایه و ... جنبه عملیاتی می‌یابد. لکن آنچه در این فرآیند ما در کشورهای در حال توسعه می‌بینیم بیشتر بر عکس جلوه‌گر می‌شود. تجارت و مالیه بین‌الملل به شکل ناموزونی بین مناطق مختلف پخش شده است و جهانی شدن، نوعی نابرابری را در بین کشورهای جهان به ضرر کشورهای در حال توسعه ایجاد نموده است (Hurrell, 2007: 204). تجارت فرامرزی تاکنون غالباً نابرابری‌های مادی را بین کشورها و داخل کشورها بیشتر کرده است. به این ترتیب جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری نه تنها نتوانسته نظم مبتنی بر عدالت را در عرصه بین‌المللی گسترش دهد، بلکه به رشد نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های وسیع میان جوامع شمال و جنوب انجامیده است (تائب، ۱۳۷۹: ۴۲۱). بررسی جایگاه کنونی کشورهای در حال توسعه در نظام بین‌المللی می‌تواند ما را در تبیین مسائل مذکور یاری نماید.

### گفتار اول: جایگاه کشورهای در حال توسعه در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد

بررسی جایگاه کشورهای در حال توسعه در نظام بین‌الملل کنونی را بیشتر بر مبنای جایگاه اقتصادی این کشورها می‌توان تبیین نمود. در این زمینه شاهد دو روند موازی اما متضاد در بستر اقتصاد سیاسی بین‌المللی، از بعد از جنگ جهانی دوم هستیم. نظام سرمایه‌داری جهانی با استفاده از تعامل میان نیروهای بازار جهانی و نهادهای سیاسی یا حقوقی، در سه سطح دیدگاه‌ها و بنیان‌های هژمونی خود را در عرصه نظام بین‌المللی به منصفه ظهور رسانده و تداوم بخشیده است:

\_\_\_\_\_ الگوی کشورهای در حال توسعه از نظم در نظام بین الملل بساکنگ سرد: نظم عدالت محور

الف) توافقات خصوصی و اشکال خصوصی اقتدار در بازار جهانی که شرکت‌های چندملیتی به صورت قانون تجارت به وجود آورده و هدایت نموده اند، ضمن آنکه خود سرمایه این شرکت‌ها، نوعی تدبیر امور جهانی بدون حکومت<sup>۱</sup> را در هر چند در شکل ضعیف اش ایجاد کرده اند؛  
ب) سازوکارهای تنظیم کننده ای چون سازمان تجارت جهانی<sup>۲</sup>، که از گذر توافقات تجاری بین دولت-ملت‌هایی به وجود آمدند که به طور مستقیم روش‌های ویژه تجارت و تولید بین‌المللی را کنترل کرده و حتی ناسیونالیسم اقتصادی را احیا کرده که به تحریف آرمانهای لیبرالی بر اساس منافع شخصی می پردازد؛ نظیر بکارگیری سیاست‌های حمایت گرایانه در جهت تولید فولاد و کشاورزی؛

ج) قواعد عامی که در سطح بین‌المللی یا جهانی اعمال می‌شوند و توسط نهادهای بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی پشتیبانی می‌شوند<sup>۳</sup>. صندوق بین‌المللی پول در دهه نود میلادی فرمول نئولیبرالی را به اقتصادهای بیمار و فقیر دیکته می‌کرد که به «اجماع واشنگتن»<sup>۴</sup> مشهور گردید؛ براساس آن اقتصادهای مذکور می‌بایست به مواردی چون؛ صرف حداقل پول برای رفاه عمومی، خصوصی‌سازی صنعت و کاستن از بدهی‌ها بپردازند. هدف نهایی پروژه برقراری نظمی لیبرالی برای بازار سرمایه داری جهانی بوده و هست. (نگری وهارت، ۱۳۸۶: ۲۱۰) در تداوم این فرآیند و جهت مقابله با آن، مفاهیمی چون توسعه ناعادلانه و مبادله نابرابر، توسط اقتصاددانان طرفدار کشورهای در حال توسعه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی مطرح شد. این مفاهیم دنبال برجسته کردن تفاوت ریشه ای سطح بهره کش بین کشورهای توسعه یافته (جهان اول) و در حال توسعه (جهان سوم) بود. اقتصاددانان با کمک این مفاهیم، تداوم سرسختانه تقسیم بندی‌ها و سلسله مراتب جهانی را توضیح می‌دادند؛ چرا کشورهای ثروتمند، ثروتمند و کشورهای فقیر، فقیر مانده اند. توسعه ناعادلانه به بررسی این مسأله می‌پرداخت که چگونه کشورهای برتر جهان با پشتیبانی و هزینه کشورهای فرودست، رژیم‌های بسیار پیشرفته

---

1- Global Governance Without Government

2- World Trade Organization (WTO)

۳- جالب است بدانید که در این نهادها بر خلاف بیشتر نهادهای بین‌المللی، سیستم یک دلار، یک رأی حاکم است؛ به طوری که حق رأی با سهمیه پولی تناسب دارد. ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۳ م بیش از ۱۷ درصد از کل رأی صندوق بین‌المللی پول را که ۱۸۳ کشور در آن عضو بودن، در اختیار داشت و بقیه کشورهای گروه ۸، در مجموع بیش از ۴۶ درصد آرا را در اختیار داشتند. نسبت آرا در بانک جهانی نیز تقریباً همین طور است.

4 -Washington Consensus

تری از بهره‌کشی و سود را به وجود می‌آورند. مبادله نابرابر هم به پایین آمدن مداوم ارزش تولید در کشورهای فقیر در بازار جهانی می‌پردازد. این نظریات پیش‌بینی می‌کردند که نظام‌های نابرابری، تضادی را در درون توسعه سرمایه‌داری ایجاد خواهند کرد که تحت شرایطی می‌تواند تدبیر امور توسط نظام سرمایه‌داری را مختل سازد. اما جهانی شدن سرمایه‌داری با عمومیت دادن به سازوکارهای مفرط بی‌عدالتی و نابرابری در سراسر جهان درصدد حل این مشکل برآمد (نگری و هارت، ۲۰۴:۱۳۸۶). اندیشمندان اقتصاد سیاسی بین‌الملل در خصوص اینکه کشورهای در حال توسعه از پدیده فقر رنج می‌برند، اجماع دارند. لکن در خصوص علت وجود آمدن این فقر اجماعی وجود ندارد. لیبرالیست‌ها برآنند که وجود موانع تعرفه‌ای، سیاست‌های حمایت‌گرانه، مداخله بیش از حد دولت در اقتصاد و ایجاد انحصارها از مهمترین عوامل ایجاد فقر در کشورهای در حال توسعه است. نئومرکانتیلیست‌ها برآنند که همه کنش‌های اقتصادی در سطح بین‌المللی در جهت افزایش قدرت دولت است و اتخاذ سیاست‌های لیبرالیستی در سطح داخلی و بین‌المللی، استثمار توسط دولت‌های مسلط و کنار گذاشتن سیاست‌های حمایت‌گرانه عامل اصلی فقر در کشورهای در حال توسعه است. ساختارگرایان برآنند که چگونه اقتصاد بازار آزاد زمینه را برای فقر در کشورهای در حال توسعه فراهم می‌کند. آنها با تمرکز بر بحث تجارت به تبیین شکاف میان فقیر و غنی در سطح جهانی می‌پردازند. ساختارگراها برآنند که منافع اقتصادی در جهان غنی با ایجاد انحصار در بازار بسیاری از تولیدات صنعتی و انحصار در تعیین قیمت، هر نوع رقابتی را بین می‌برد. در مجموع ساختارگراها برآنند که ساختار کنونی تجارت و مالیه بین‌الملل عامل اصلی فقر جهانی است. مارکسیست‌ها برآنند که زیاده‌طلبی‌های نظام سرمایه‌داری مبنای ایجاد فقر در کشورهای در حال توسعه است. نظام سرمایه‌داری با توسعه اقتصاد بازار و آنچه برآن نام امپریالیسم می‌گذارند، سایر بازارها را در سایر مناطق جهان تحت کنترل خود می‌گیرد (Anderson, 2005, 105-95).

در زمینه جایگاه اقتصادی کشورهای در حال توسعه، توجه به شاخص‌ها نیز می‌تواند در ادای مطلب ما را یاری کند، شاخص‌هایی نظیر؛ میزان سرمایه‌گذاری خارجی، میزان تولید ناخالص داخلی و میزان صادرات این کشورها، که هر یک در جای خود حائز اهمیت است. کشورهای در حال توسعه در سال ۲۰۰۶ فقط توانسته‌اند ۳/۳ درصد از میزان کل سرمایه‌گذاری‌های خارجی در سطح بین‌المللی را جذب نمایند. میزان سرمایه‌گذاری خارجی این کشورها نیز در

\_\_\_\_\_ الگوی کشورهای درحال توسعه از نظم در نظام بین الملل بساکنگ سرد: نظم عدالت محور

همان سال، فقط ۱۵/۹٪ درصد کل سرمایه گذاری‌های صورت پذیرفته در سطح بین‌المللی بوده است (UNCTAD, 2008:36).

تولید ناخالص داخلی از شاخص‌های اقتصادی است که بانک جهانی بر اساس آن به تقسیم بندی جایگاه کشورهای مختلف در عرصه نظام بین الملل نموده است. مقایسه رتبه‌بندی کشورها در تولید جهانی در سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۰۵ نشان می‌دهد که شش کشور منطقه اول جدول در سال ۱۹۸۰ همچنان نقش اول را در سال ۲۰۰۵ احراز کرده‌اند. در این مدت رتبه چین ۴ مرتبه افزایش یافته و در حال حاضر به رتبه ۶ رسیده است و از کانادا و ایتالیا یعنی دو کشور عضو باشگاه هفت کشور صنعتی جلو افتاده است. در میان کشورهای در حال توسعه، کره جنوبی با ۱۲ رتبه صعود از رتبه ۲۳ در تولید جهانی به رتبه ۱۱ ترقی کرده است و در مقابل ایران از رتبه ۱۷ در سال ۱۹۸۰ با ۱۶ مرتبه تنزل به رتبه ۳۳ در سال ۲۰۰۵ رسیده است. روسیه و ونزوئلا نیز طی این مدت به ترتیب شاهد ۹ و ۱۲ مرتبه کاهش جایگاه در تولید جهانی بوده‌اند. برندگان اصلی در این تحولات ۲۵ ساله در تولید جهانی کشورهای نظیر ایرلند، سنگاپور، سریلانکا، کاستاریکا، السالوادور، گینه استوایی و بوتسوانا بوده‌اند. در مرتبه بعدی کشورهای موفق، کره جنوبی تایوان، هنگ کنگ، عمان، پاناما، پرتغال و موریس قرار دارند. هیچ یک از این کشورها جزء صادرکنندگان نفت یا اقتصادهای در حال گذار به شمار نمی‌روند. از جمله کشورهایی که جایگاه خود را در این رتبه‌بندی از دست داده‌اند می‌توان به کشورهای روسیه، عربستان سعودی، اندونزی، ایران، ونزوئلا، نیجریه، رومانی، بلغارستان، گابن و گرجستان اشاره کرد که اکثراً یا صادرکننده نفت هستند و یا مراحل گذار اقتصادی را تجربه می‌کنند. بر اساس گزارش کنفرانس توسعه و تجارت ملل متحد (آنکتاد)، سهم کشورهای درحال توسعه از تولید ناخالص جهانی در سال ۲۰۰۶، تنها ۲۷/۱ درصد بوده است، که از این میزان ۱۵/۶ درصد آن متعلق به کشورهای درحال توسعه آسیایی بوده است (UNCTAD, 2008:10).

در زمینه صادرات، کشورهای درحال توسعه در سال ۲۰۰۵، معادل ۳۶ درصد کل صادرات جهان و به میزان ۳/۷ تریلیون دلار بوده است. از این میزان سهم صادرات به کشورهای توسعه یافته، از ۵۶ درصد در سال ۱۹۹۵ به ۴۸ درصد در سال ۲۰۰۵ کاهش یافته است. درحالی که سهم صادرات به کشورهای در حال توسعه از ۴۰ درصد در سال ۱۹۹۵ به ۴۵ درصد در سال ۲۰۰۵ رسیده است. این به معنای افزایش میزان تجارت کشورهای درحال توسعه با خودشان است. در

این ارتباط کشورهای چین، هند، هنگ کنگ، سنگاپور، کره جنوبی، تایوان و ترکیه به ترتیب دارای بالاترین میزان صادرات در بین کشورهای در حال توسعه هستند (UNCTAD, 2008:53).

### گفتار دوم: کشورهای در حال توسعه و هژمونی ایالات متحده آمریکا

مانوئل کاستلز در بحث خود پیرامون جامعه شبکه‌ای<sup>۱</sup> از نوعی هویت جدید بحث می‌کند که آن را «هویت مقاومت» می‌نامد. این هویت منجر به ایجاد جماعت‌ها<sup>۲</sup> یا به تعبیر آمیتای اتزیونی اجتماعات<sup>۳</sup> می‌شود. این هویت به دست کنشگرانی ایجاد می‌شود که در اوضاع و احوال، یا شرایطی قرار دارند که از طرف منطق سلطه بی‌ارزش دانسته می‌شود و یا داغ ننگ بر آن زده می‌شود. کاستلز این نوع هویت را مهمترین شکل هویت‌سازی در نظام بین‌الملل کنونی می‌داند. جنبش‌های مقاومت از رهگذر مقاومت جمعی در برابر جهانی شدن و تجدید ساختار سرمایه داری و شبکه بندی سازمانی و اطلاعات گرایبی کنترل نشده و پدرسالاری، در حال ظهورند. یعنی در حال حاضر اکولوژیست‌ها، فمینیست‌ها، بنیادگرایان دینی، ملی‌گرایان و محلی‌گرایان فاعلان بالقوه عصر اطلاعات محسوب می‌شوند. کاستلز معتقد است کارگزارانی که برنامه‌های هویتی دارند باید بتوانند نمادها را بسیج کنند. آنها باید فرهنگ مجازی واقعی را که چارچوب ارتباطات در جامعه شبکه‌ای است، تغییر دهند و ارزش‌های دیگری را جایگزین آن سازند و علایم و نشانه‌هایی را که ناشی از برنامه‌های هویت خود آیین است، معرفی کنند (کاستلز: ۱۳۸۰). به نظر می‌رسد واکنش کشورهای در حال توسعه را در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا، بیشتر می‌توان در این راستا مورد تحلیل قرار داد. برخی از کشورهای در حال توسعه جهت ارتقاء جایگاه کنونی خود در عرصه نظام بین‌الملل و یا نداشتن پایگاه داخلی، روابط خود با ایالات متحده را گسترش داده و تعمیق بخشیده‌اند. اما برخی دیگر از این کشورها، گسترش نظم و ارزش‌های مورد نظر ایالات متحده آمریکا را در تعارض با رشد قدرت خود و ارزش‌های مدنظرشان می‌بینند و به همین جهت حرکت تخریبی بر علیه ایالات متحده و منافع این کشور را در دستور کار خود قرار داده‌اند، چرا که ساختار واقعیت‌های اجتماعی، محرک لازم برای اقدام را فراهم می‌کند. بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳، تخریب سفارتخانه‌های

1- Network Society

2- Communes

3- Communities



\_\_\_\_\_ الگوی کشورهای در حال توسعه از نظم در نظام بین الملل بساکنگ سرد: نظم عدالت محور

آمریکا در تانزانیا و کنیا در سال ۱۹۹۸، حمله به تأسیسات نظامی آمریکا در عربستان در سال ۱۹۹۶ و حمله به ناو نظامی آمریکا در سواحل یمن و... برخی از اقداماتی بوده اند که در راستای مقابله با نظم ناعادلانه آمریکا انجام گرفته است که اوج آن را در حوادث یازده سپتامبر که بازتاب چنین تعارضی بود، می توان مشاهده کرد. به همین جهت «جمعیت بیشتر کشورهای در حال توسعه در بسیاری از نقاط از نظر سیاسی برانگیخته و ناآرام است. این جمعیت به شدت و در حدی بی سابقه از بی عدالتی جهانی آگاه است... و این آگاهی جامعه ای با درک و احساس حسادتی مشترک می سازد که هیجانات عوام فریبانه، سیاسی یا مذهبی، می تواند هدایت کننده و جهت دهنده آن باشد. این انرژی ها، فراسوی مرزهای حاکمیتی، چالشی برای دولتها و همچنین سلسله مراتب موجود جهانی است، که آمریکا هنوز در رأس آن قرار دارد» (Brzezinski, 2005:45).

چهل و یک کشور عضو سازمان ملل متحد را کشورهای با جمعیت غالب مسلمان تشکیل می دهد. علت رشد نارضایتی های سیاسی از ایالات متحده آمریکا در میان کشورهای مسلمان و به ویژه اعراب، جانبداری ایالات متحده از اسرائیل می باشد. «این دلخوری ها به تدریج در میان مسلمان غیرعرب در ایران و پاکستان هم گسترش یافته است. اخیراً این سوء ظن در میان افغانها و مسلمانان آسیای میانه پیدا شده است که آمریکا از تلاش های روسیه برای جلوگیری از گسترش اسلام در میان همسایگان جنوب این کشور حمایت می کند. همه این مسائل هویت سیاسی فراملیتی را در میان مسلمانان به وجود می آورد که هم آشکارا و هم ناخودآگاه ضد آمریکایی است» (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۷۸). وی ضمن تأکید بر این موضوع که بی شک بدون مشارکت سازنده ۱/۲ میلیارد مسلمان جهان نمی توان به دنیایی آرام تر دست یافت، این گونه پیش بینی می کند که «احتمالاً کشورهای اسلامی یکی یکی، به تدریج و گه گاه با رنج فراوان، اصول اسلام را به شیوه خاص خود و بر پایه سازماندهی اجتماعی مشارکتی تر با سیاست مدرن سازگار خواهند کرد» (همان: ۸۵).

همکاری و همگرایی میان کشورهای در حال توسعه می تواند آنها را در دستیابی به نظم مطلوب مد نظرشان یاری کند. تا کنون نهادها و اتحادیه های زیادی در راستای پیگیری اهداف مشترک میان این کشورها ایجاد شده است. جنبش عدم تعهد، شورای همکاری خلیج فارس، سازمان همکاری اقتصادی (اگو)، سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک)، بازار مشترک اسلامی، اتحادیه ملل جنوب شرقی آسیا (آسه آن)، بازار مشترک آمریکای مرکزی، جامعه

اقتصادی آفریقای شرقی، اتحادیه و بازار مشترک دریای کارائیب، سازمان کنفرانس اسلامی، اتحادیه تجارت آزاد آمریکای لاتین، اتحادیه همبستگی آمریکای لاتین، اتحادیه گمرکی و اقتصادی آفریقای مرکزی، کمیسیون اقتصادی برای آسیا و اقیانوس آرام (اسکاپ)، بازار مشترک عربی، بانک توسعه آسیایی، بانک توسعه آفریقا، سازمان وحدت اسلامی و... از نهادهایی هستند که در آنها کشورهای در حال توسعه گرد هم می‌آیند، اما توفیق چندانی در روند همگرایی و ایجاد نوعی وحدت رویه میان این کشورها به دنبال نداشته‌اند. این به آن معنا است که کشورهای در حال توسعه در زمینه رویارویی با هژمونی ایالات متحده آمریکا در سطح نظام بین‌الملل، در یک چارچوب نهادی، تاکنون توفیقی نداشته‌اند. این عدم موفقیت نیز تا حدودی به موارد زیر بر می‌گردد:

الف) در زمینه تجارت و بازرگانی؛ صادرات اغلب این کشورها در حد کالاهای کشاورزی، مواد معدنی خام و مواد اولیه می‌باشد. این موضوع سبب می‌گردد که رابطه مبادله میان این کشورها در طی زمان در حال تخریب شدن باشد، و رهبران این کشورها، ضمن آنکه در همگرایی اقتصادی، اغلب انگیزه‌های سیاسی را دنبال می‌کنند به واردات کالاهای ساخته شده و تکنولوژی‌های نوین و گسترش رابطه با کشورهای توسعه یافته روی می‌آورند؛

ب) ترکیب ناهمگون اعضا؛ منافع حاصل از همگرایی، میان کشورهای در حال توسعه که اغلب با یکدیگر نامتجانس هستند، به طور یکسان تقسیم نمی‌شود و کشورهایی که به لحاظ اقتصادی پیشرفته تر باشند، منافع بیشتری را به خود اختصاص می‌دهند؛

ج) ضعف در صنایع زیربنایی و سیستم حمل و نقل و ارتباطات؛ سبب می‌شود که مبادلات و همگرایی اغلب میان کشورهای هم‌مرز باشد؛

د) اختلافات ارضی، ایدئولوژیک، مذهبی، نژادی و... در کنار عدم وجود یک نظام مردمی، از دیگر عوامل مهم است (رحیمی بروجردی، ۱۳۸۲: ۵۱۶)؛

ه) نفوذ قدرت‌های بزرگ؛ این قدرت‌ها سعی دارند با نفوذ در همگرایی‌های ایجاد شده میان کشورهای در حال توسعه، دیدگاه‌ها و اهداف خود را القا کنند (قوام، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

در کل به نظر می‌رسد بنا به برخی دلایل که به خود کشورهای در حال توسعه و روابط میان آنها برمی‌گردد، همچنین مواردی که به هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل باز می‌گردد، بسیاری از کشورهای در حال توسعه بیشتر در جهت بهره‌مندی از منافع حاصل از همکاری با ایالات متحده در بستر نظام بین‌الملل پیش می‌روند. اما برخی دیگر

\_\_\_\_\_ الگوی کشورهای در حال توسعه از نظم در نظام بین الملل پساجنگ سرد: نظم عدالت محور

از کشورهای در حال توسعه سعی بر ایجاد چالش در برابر نظم هژمونیک گرای مذکور دارند و در این ارتباط حاضر به پرداخت هزینه‌های حاصل از این تقابل هم می‌باشند. کشورهای در حال توسعه به پدیده نظم در سطح جهانی از منظر عدالت می‌نگرند. آنها به دنبال عملیاتی کردن عدالت در عرصه بین‌المللی اند، عدالتی که توجه اش معطوف به تصحیح موارد زیر است:

۱- توزیع نامناسب منابع جهانی؛ در دوران جنگ سرد این موضوع تحت تأثیر وضعیت ژئوپولیتیک کشورها بود و در دوران پساجنگ سرد به نظم ژئو اکونومیک جدیدی شیفت پیدا کرد که بوسیله عقلانیت‌گرایی اقتصاد لیبرال شکل گرفته بود و در قالب شرکت‌های فراملی و سازمان‌های بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تعیین می‌شد.

۲- آسیب‌های فراملی ناشی از جهانی شدن؛ کشورهای در حال توسعه بسیاری از اوقات از موضوعاتی متضرر می‌شوند که خود در آن نقشی نداشته‌اند. برای مثال وقایعی که در چرنوبیل اتفاق افتاد.

۳- رشد نامناسب دموکراسی، متناسب با توسعه نهادهای بین‌المللی؛ پرسش مهم در این باره، توزیع نابرابر تصمیم‌گیری در نهادهای بین‌المللی است.

۴- مسأله مهاجرت؛ نخبگان مالی و علمی در کشورهای در حال توسعه به سادگی توسط کشورهای توسعه یافته جذب می‌شوند. پدیده مهاجرت بسیاری از کشورهای در حال توسعه را با مشکلاتی روبرو ساخته است.

۵- بالا بودن ریسک همکاری‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی و... کشورهای در حال توسعه با قدرت‌های بزرگ؛ در فرایند همکاری‌ها، کشورهای توسعه یافته به هیچ وجه حاضر به، به تأخیر انداختن صنعتی شدن خود نیستند.

۶- جامعه بین‌المللی بایستی عدالت در فرهنگ‌های مختلف را تضمین کند. در حالیکه نهادها و سیاست‌های موجود واکنش مناسبی در خصوص نیازها و سنت‌های موجود نیست ( Linklater, 1999:475-476).

**گفتار سوم: نظم عدالت محور کشورهای در حال توسعه در نظام بین الملل پساجنگ سرد**

هدف نظم عدالت محور این است که به کشورهای مختلف امکان دهد که ضمن اقدام برابر جهت جذب ثروت و منابع در بستر نظام بین‌الملل، گام‌های اساسی را در جهت رشد و توسعه بردارند. این هدف در کنار اهداف توسعه هزاره سازمان ملل متحد، که بیشتر مرتبط با کشورهای

در حال توسعه است، مبنای خوبی جهت طرح بنیان‌ها و خواسته‌های عینی موجود در نظم عدالت محور می باشد. اهداف توسعه هزاره در هشت هدف مشترک طرح شده که می بایست تا سال ۲۰۱۵ تأمین شوند. به همین جهت هر ساله گزارشی در ارتباط با میزان پیشرفت در اهداف مذکور ارائه می دهد. در آخرین گزارش ارائه شده این اهداف به همراه آمار جدید بار دیگر مورد تأکید قرار گرفته است:

(الف) ریشه کن کردن فقر و گرسنگی؛ ۲/۱ میلیارد نفر هنوز با درآمد کمتر از یک دلار در روز زندگی می کنند.

(ب) دستیابی به آموزش ابتدایی در سطح جهانی؛ ۱۱۳ میلیون کودک به مدرسه نمی‌روند، که اغلب آنها در کشورهای در حال توسعه ساکن‌اند.

(ج) ترویج برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان؛ زنان دوسوم بیسوادان جهان را تشکیل می دهند و ۸۰ درصد آوارگان دنیا زن و کودک هستند.

(د) کاهش مرگ و میر اطفال؛ در حال حاضر هر سال یازده میلیون کودک زیر ۵ سال می میرند. (ه) بهبود وضعیت مادران؛ در کشورهای در حال توسعه خطر مرگ در هنگام زایمان یک نفر در ۴۸ نفر است. اما تقریباً همه کشورها اکنون برنامه‌هایی برای سلامت زنان در دوران حاملگی و هنگام زایمان دارند و در مسیر پیشرفت در این زمینه هستند.

(و) مبارزه با ایدز، مالاریا و سایر بیماری‌ها؛ بیماری‌های کشنده نسلی را از دستاوردهای توسعه محروم کرده اند. کشورهایمانند برزیل، سنگال، تایلند و اوگاندا نشان داده‌اند که می‌توانیم جلوی گسترش ویروس بیماری ایدز را بگیریم.

(ز) تضمین پایداری زیست محیطی؛ بیش از یک میلیارد نفر هنوز از دسترسی به آب آشامیدنی سالم محروم هستند.

(ح) مشارکت جهانی برای توسعه، با هدفیابی برای کمک، تجارت و کاهش بدهی؛ تعداد زیادی از کشورهای در حال توسعه بیشتر از آنچه که برای خدمات اجتماعی کشورشان خرج کنند بابت بهره و خدمات مربوط به بدهی‌های خود می پردازند. بررسی تعهدات جدید بدهی، مربوط به نیمه نخست سال ۲۰۰۲ تا سال ۲۰۰۹ هر سال ۱۲ میلیارد دلار دیگر به بدهی کشورهای بدهکار می‌افزاید (United Nations, 2009).

فرآیند جهانی شدن از منظر نظم عدالت محور درست در مقابل اهداف مذکور قرار گرفته و پیش می‌رود. از منظر نظم عدالت محور، این پروژه با استفاده از دستگاه‌های تنظیمی و

\_\_\_\_\_ الگوی کشورهای در حال توسعه از نظم در نظام بین الملل بساکنگ سرد: نظم عدالت محور

نهادهای حقوقی و سیاسی در ساختار مرکبی از نیروهای بازاری سرمایه‌داری عمل می‌کند، تا به تدبیر امور جهانی بپردازد. این در حالی است که خودتنظیمی مبادلات سرمایه‌داری در جهت تضمین سودهاست و پروژه سازنده ایجاد یک اقتدار نوین جهانی است. اما «جهانی شدن اقتصاد، نمی‌تواند جایگزینی برای نظم جهانی به شمار آید؛ هر چند می‌تواند به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم آن تلقی شود. جهانی شدن اقتصاد؛ موجب اختلال، بی‌نظمی و تنش در داخل کشورها و بین کشورها می‌شود. چنین مسأله‌ای نیز، به نوبه خود سبب وارد آمدن فشار بر کادر رهبری جهانی خواهد شد. از سوی دیگر، کشورهای ملی که هنوز مظهر پاسخگویی و مسؤولیت سیاسی هستند؛ بر اساس دو روند به ظاهر متضاد، دچار تغییری ساختاری شده؛ از نو سازماندهی می‌شوند؛ یا به واحدهای قومی تجزیه می‌شوند؛ یا اینکه با دیگر کشورها، گروه‌های منطقه‌ای را تشکیل می‌دهند» (کسینجر، ۱۳۸۳: ۳۳). این فرآیند منبع شکایاتی<sup>۱</sup> از طرف کشورهای در حال توسعه شده است که به نظام بین‌الملل حاکم شده است. در نگاه نخست، این عدم رضایت‌ها ضرورتاً همچون مجموعه نامنسجمی از شکایتهایی در خصوص مسائل مختلف به نظر می‌رسد. اما با وجود تنوع آنها، قادر خواهیم بود حداقل سه نقطه مشترک را تشخیص دهیم که عناصر اصلی نظم عدالت محور می‌باشند، این موارد عبارتند از؛ نقد اشکال موجود نمایندگی، اعتراض علیه فقر و مخالفت با جنگ. این عناصر ادعای جامعیت ندارد و می‌توان با تفکر بیشتر، موارد دیگری را هم اضافه کرد.

از منظر نظم عدالت محور یکی از نتایج اشکال فعلی جهانی شدن این است که رهبران ملی قدرت‌های بزرگ، اعم از انتخابی و غیرانتخابی، از قدرت بیشتری برای اعمال سلطه بر جمعیت‌های خارج از محدوده دولت-ملت خود برخوردارند. امروزه از بسیاری جهات رئیس جمهور و ارتش ایالات متحده قدرتی را اعمال می‌کند که طبق ادعای آنها به نمایندگی از کل بشریت اعمال می‌شود. این چه نوع نمایندگی است؟ اعتراضاتی که در سراسر جهان علیه ایالات متحده صورت می‌گیرد، اغلب بیش از این که بیان ضدآمریکاگرایی باشد، شکایتی علیه این فقدان نمایندگی است. در مورد نهادهای بین‌المللی هم وضع به این منوال است. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که در دهه‌های گذشته در معرض اعتراض‌های گسترده قرار گرفته‌اند، خود را نماینده منافع کل اقتصاد جهانی معرفی می‌کنند. اما در واقع، رویه معمول صندوق

---

1- Grievances

بین‌المللی پول و بانک جهانی تحمیل شرایطی بر دریافت‌کنندگان وام یا مساعدت مالی است که راهبردهای اقتصادی و سیاسی این نهادها را القا و حاکمیت ملی آنان را تضعیف می‌کند. قدرت رأی مبتنی بر سهمیه پولی اعضا در نهادهای مذکور، کنترل خودسرانه‌ای<sup>۱</sup> را که دولت-ملت‌های مسلط در نظام بین‌الملل اعمال می‌کنند، دوباره بازتولید می‌کند. در مجمع عمومی سازمان ملل هم، ضمن آن که نماینده هر کشور بیش از این که نماینده ملت باشد، نماینده سیاستمداری است که او را منصوب کرده، نمایندگی در این مجمع سنخیتی با جمعیت کشور مربوطه ندارد. وتوهای که اعضای دائم شورای امنیت اعمال می‌کنند، می‌تواند نمایندگی محدود و مختصری را هم که مجمع عمومی دارد، نقض کند.

از منظر نظم عدالت محور، شاید اعتراض به فقر پر سر و صداترین و آشکارترین اعتراض‌ها باشد. این اعتراض‌ها بر پایه این واقعیت ساده به وجود آمده‌اند که شمار زیادی از مردم جهان در فقر شدید به سر می‌برند، و بسیاری نیز در آستانه گرسنگی‌اند. اعداد و ارقام تکان دهنده‌اند. بانک جهانی گزارش داده است که تقریباً نیمی از مردم جهان با درآمد زیر دو دلار و یک پنجم آن نیز با درآمدی کمتر از یک دلار در روز زندگی می‌کنند (World Bank, 2001:3).

چنین فقری تباه‌کننده است و اگر خود زندگی را تهدید نکند، تمام انواع فرصت‌های لازم برای مشارکت سیاسی و اجتماعی را از بین می‌برد. آنچه پس از تشخیص میزان فقر در جهان امروز حائز اهمیت است، توجه به توزیع نابرابر آن است. در درون دولت-ملت‌ها، فقر به طور نابرابر در امتداد خطوط نژاد، قومیت و جنسیت توزیع شده است. در سطح بین‌المللی هم جنوب آسیا و آفریقای جنوب صحرا حدود هفتاد درصد از جمعیت جهان را که با درآمدی کمتر از یک دلار در روز زندگی می‌کنند، تشکیل می‌دهد. درآمد بیست کشور از میان ثروتمندترین کشورهای جهان، سی و هفت برابر بیش از درآمد متوسط بیست کشور از فقیرترین کشورهاست (Ibid: 23). جالب است که کشورهای فقیر با بحران بدهی‌های خارجی روبرو هستند و قادر به بازپرداخت بدهی‌های کنونی خود نیستند و به همراه پرداخت بهره، چرخه گریزناپذیر فلاکت نیز تداوم می‌یابد. مخالفت با جنگ هم از دیگر مواردی است که در نظم عدالت محور مورد تأکید قرار گرفته است. جنگ‌های سی ساله کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها منجر به گذار اروپا از قرون وسطا به مدرنیته گردید. از آنجا که مدرنیته اروپایی از جهات عمده‌ای در واکنش به

---

1- Unrepresentative Control

\_\_\_\_\_ الگوی کشورهای در حال توسعه از نظم در نظام بین الملل پساجنگ سرد: نظم عدالت محور

جنگ‌های عمومی چون جنگ سی ساله آلمان و جنگ‌های داخلی انگلستان به وجود آمده بود، جنگ در دوران مدرنیته از قلمرو ملی و داخلی جامعه کنار گذاشته شد و فقط برای درگیری‌های خارجی بین دولت‌ها ذخیره شد. حاکمیت مدرن جنگ را از گستره داخلی و درونی کنار گذاشت و جنگ وضعیت استثنایی محدود بود. به همین جهت جنگ استثنا و صلح قاعده بود، اختلاف بین ملل باید به شیوه مسالمت آمیز از طریق تعاملات سیاسی حل و فصل می‌شد. حملات یازده سپتامبر که به اعتقاد بسیاری منجر به گذار از مدرنیته به پسامدرنیته شد، جنگ را به شرطی عام تبدیل کرد. در این دوران جنگ شاید در مواقع و مکان‌های خاص فروکش کند، اما خشونت مرگبار همچون نیروی پایدار، حاضر و همیشه و همه جا آماده فوران است. تمایز میان جنگ و صلح کم رنگ شده است و استثنا به قاعده تبدیل شده و بر روابط داخلی و خارجی چیره شده است. در این دوران در جنگ با تروریسم، دشمنان نه دولت-ملت‌هایی خاص، بلکه مفاهیم انتزاعی یا چه بسا مجموعه‌ای از رفتارها هستند. جنگ برای حفظ نظم بین‌المللی ممکن است پایانی نداشته باشد. در چنین جنگی نمی‌توان پیروز شد، یا در واقع هر روز باید از نو پیروزی به دست آورد. چنین وضعیتی روابط بین‌الملل و سیاست داخلی را بیش از پیش همسان می‌کند و در هم می‌آمیزد. همچنین به همان اندازه که دشمن انتزاعی است، ائتلاف دوستان و دشمنان هم گسترده و جهانشمول می‌شود. جنگ در نظام پسایازده سپتامبر «حقوق در جنگ»<sup>۱</sup> را حذف کرده و بر «حق بر جنگ»<sup>۲</sup> تأکید می‌کند. جنگ ویژگی سازنده پیدا نموده؛ جنگ خلیج فارس و جنگ‌های بشردوستانه کلینتون، بخشی از پروژه تأسیس نظم نوین جهانی بود. این ویژگی‌های تنظیم بخشی جنگ موجب تحکیم و قوام نظم بین‌المللی موجود شده است. نابرابری قدرت، برابری مقابل قانون را ناممکن ساخته است (نگری و هارت، ۱۳۸۶: ۵۸-۳۰).

در این راستا از منظر نظم عدالت محور، پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و به دنبال آن جنگ با تروریسم، وضعیت جنگی جهانی به طور موقت کل اعتراضات علیه نظام جهانی را به اوج رساند. جنگ به عنوان تظلمی مشترک و بنیادین در هر مبارزه ای نمود می‌یابد و شکایت علیه جنگ به خلاصه تمام شکایت‌ها تبدیل می‌شود. برای مثال جنگ، فقر و نابرابری جهانی را

---

1- Jus in bello

2- Jus ad bellum

3- Constructive

افزایش داده و جلوی هرگونه راهکار ممکن را می‌گیرد. صلح خواست مشترک و شرط لازم تمام پروژه‌هایی است که به دنبال حل مشکلات جهانی هستند. مشخصات نظم عدالت محور مورد نظر کشورهای درحال توسعه را به لحاظ نظری، می‌توان در جدول زیر مشاهده کرد.

مشخصات نظم عدالت محور

علل جنگ	ساختار نظام بین‌الملل	بازیگران نظام بین‌الملل	فرآیند نظام بین‌الملل	ماهیت نظام بین‌الملل
توسعه نیافتگی، فقر و روابط ناعادلانه	ساختار مبتنی بر نظام سرمایه داری جهانی	شرکت‌های فراملی و طبقه سرمایه داری جهانی و دولت‌ها به نمایندگی از آنها	روابط ناعادلانه بین‌المللی میان داراها و ندارها، یا میان مرکز، شبه پیرامون و پیرامون	منفعت طلبی حداکثری

(رضائی، ۱۳۸۸:۱۴۱)

### نتیجه گیری

هستی شناسی انتقادی موجود در نظم عدالت محور، تحلیل تاریخی محدودیت‌هایی است که بر کشورهای درحال توسعه تحمیل شده و آزمایش امکان فراگذشتن از آنهاست. اما نکته‌ای که اهمیت دارد این است که دولت‌ها تفاسیر متفاوت و حتی متعارضی از عدالت دارند که اگر برای پیشبرد آنها خیلی فشار بیاورند می‌تواند به بافت نظام بین‌المللی لطمه بزند. دولت‌ها نمی‌توانند درباره معنای عدالت به توافق برسند اما می‌توانند درباره اصول حقوقی و اخلاقی که نظم میان آنها را حفظ می‌کند توافق کنند. توافقی عام در این مورد که طرح‌های کلان در زمینه اصلاحات سیاسی و اقتصادی باید در داخل مرزهای دولت‌هایی که به شدت متعهد به حاکمیت و عدم مداخله هستند محدود شود، نظم بین‌المللی را در بستر تفاوت‌ها در نگرش به عدالت حفظ می‌کند. دولت‌ها در مورد هر چند در ارتباط با حق نظام بین‌المللی برای تعیین مسائل مرتبط با مشروعیت داخلی اختلاف نظر دارند اما همه در این مورد متفق القولند که نظم بین‌المللی که آپارتاید را در یکی از بخش‌های تشکیل‌دهنده اش بپذیرد شایستگی آنرا ندارد که خود را مشروع بداند. بدین ترتیب در نظم عدالت محور عقیده برآنست که نظم را می‌توان با تلاش برای ایجاد عدالت در میان قدرت‌های غربی و غیر غربی تقویت کرد اما تنها به این شرط که توافقی عام



\_\_\_\_\_ الگوی کشورهای در حال توسعه از نظم در نظام بین الملل بساکنگ سرد: نظم عدالت محور

بخصوص در میان قدرت‌های بزرگ درباره مطلوب‌ترین اشکال تغییر وجود داشته باشد. بر مبنای نظم عدالت محور، اگرچه نظم بین‌المللی که منافع کشورهای در حال توسعه را منعکس کند تا حدی بر ساخته شده است، اما پیش از آنکه بتوان از مشروعیت نظام بین‌المللی نزد اکثریت مردمان جهان سخن گفت، تغییرات بیشتری لازم است. برای آنکه چنین مشروعیتی وجود داشته باشد، جذب بسیار بیشتر عناصر غیر غربی در درون حقوق بین‌الملل و تشویق بازتوزیعی رادیکال در ثروت جهانی بسیار اهمیت دارد. به این ترتیب اگرچه حوزه‌های نفوذ قدرت‌های بزرگ به نظم تا کنون کمک می‌کرده اند، اما ذاتاً ناعادلانه بوده اند، زیرا دعاوی مربوط به حق تعیین سرنوشت مردمان کشورهای در حال توسعه را ناکام گذاشته است.

در مجموع کشورهای در حال توسعه در قالب نظم عدالت محور برآند که پروژه جهانی شدن با استفاده از دستگاه‌های تنظیمی و نهادهای حقوقی و سیاسی در ساختار مرکبی از نیروهای بازاری سرمایه داری عمل می‌کند، تا به تدبیر امور جهانی بپردازد. این در حالی است که خودتنظیمی مبادلات سرمایه‌داری در جهت تضمین سودهاست و پروژه سازنده ایجاد یک اقتدار نوین جهانی است. هر چند ممکن است در نگاه نخست، این عدم رضایت‌ها ضرورتاً همچون مجموعه نامنسجمی از شکایت‌هایی در خصوص مسائل مختلف به نظر رسد. اما با وجود تنوع آنها، قادر خواهیم بود حداقل سه نقطه مشترک را تشخیص دهیم که عناصر اصلی نظم عدالت محور می‌باشند، این موارد عبارتند از؛ نقد اشکال موجود نمایندگی، اعتراض علیه فقر و مخالفت با جنگ.

تداوم همزیستی در چارچوب نظم عدالت محور، منوط به وجود نوعی فرهنگ دیپلماتیک است به این معنا که نظامی متوازن، متشکل از قواعد، اصول، نهادها و ایده‌هایی که نظم را میان اجتماعاتی سیاسی حفظ کرده و به برقراری عدالت انجامد، موجود باشد. چرا که با وجود ارزش‌های مشترک در حوزه‌های مختلف، احتمال آنکه نظم بین‌المللی باقی بماند و کارکرد خوب و مقبولی داشته باشد، زیادتر است. دولت‌هایی با فرهنگ‌ها و ایدئولوژی‌های متفاوت می‌توانند در جامعه بین‌المللی گرد هم آیند چون اهداف اولیه مشترکی دارند. در کنار اهداف مشترک، نیاز به تضمین تحدید کاربرد زور، احترام به حاکمیت و حفظ معاهدات دارای اهمیت است. البته دغدغه اخلاقی در مورد رفاه در سطحی جهانی نشان‌دهنده رشد نوعی آگاهی اخلاق جهان‌وطنانه و تغییری عمده در حساسیت‌ها در نظم است. در دوره‌ای، قاعده مند نمودن شیوه کسب قدرت، امنیت صرفاً دغدغه بود، اما امروزه دولت-ملت‌ها به شکلی فزاینده ناگزیرند به کارگزاران محلی خیر مشترک جهانی تبدیل شوند.

## فهرست منابع

### الف) منابع فارسی

- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۸۶). **انتخاب: سلطه یا رهبری**، ترجمه امیرحسین نوروزی. تهران: نشر نی.
- تائب، سعید (۱۳۷۹). «جهانی شدن اقتصاد و شرکت‌های چند ملیتی»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال چهاردهم، تابستان.
- رحیمی بروجردی، علیرضا (۱۳۸۲). «شمال و جنوب در فرآیند همگرایی و جهانی شدن: تقابل یا تعامل»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال هفدهم، تابستان.
- رضائی، علیرضا (۱۳۸۸). «تبیین چالش‌های نظام بین‌الملل پس از فروپاشی ساختار دوقطبی»، **پایان‌نامه دکتری تخصصی روابط بین‌الملل**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- سن، آمارتیا (۱۳۸۱). **توسعه به مثابه آزادی**، ترجمه حسین راغفر. تهران: نشر کویر.
- سیمبر، رضا و قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۳۸۷). **روابط بین‌الملل و دیپلماسی صلح در نظام متحول جهانی**. تهران: نشر سمت.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴). **روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها**. تهران: نشر سمت.
- کسینجر، هنری (۱۳۸۳). «شکاف در روابط فرآتلانتیکی پس از جنگ عراق»، **ماهنامه نگاه**، شماره ۴۷، آذرماه.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). **عصر اطلاعات (قدرت هویت)**، ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر طرح نو.
- نگری، آنتونیو و هارت، مایکل (۱۳۸۶). **انبوه خلق: جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری**، ترجمه مهدی نجف‌زاده. تهران: نشر نی.

### ب) منابع انگلیسی

- Anderson, Peter J. (2005). **The global politics of power, justice and death: an introduction to international relations**. New York: Routledge.
- Brzezinski, Zbigniew (2005). "The Dilemma of the Last Sovereign". **American Interest**. 1, No. 1 autumn.
- Hurrell, Andrew (2007). **On Global Order; Power, Values, and the Constitution of International Society**. Oxford: Oxford University Press.
- Linklater, Andrew (1999). "The evolving spheres of international justice". **International Affairs**. 75, 3.
- UNCTAD (2008). **Development and Globalization: Facts and Figures**. New York: United Nations Publication.
- United Nations (2009). "The Millennium Development Goals Report". **United Nations publication**.
- World Bank (2001). **Attacking Poverty**. Oxford: Oxford University Press.